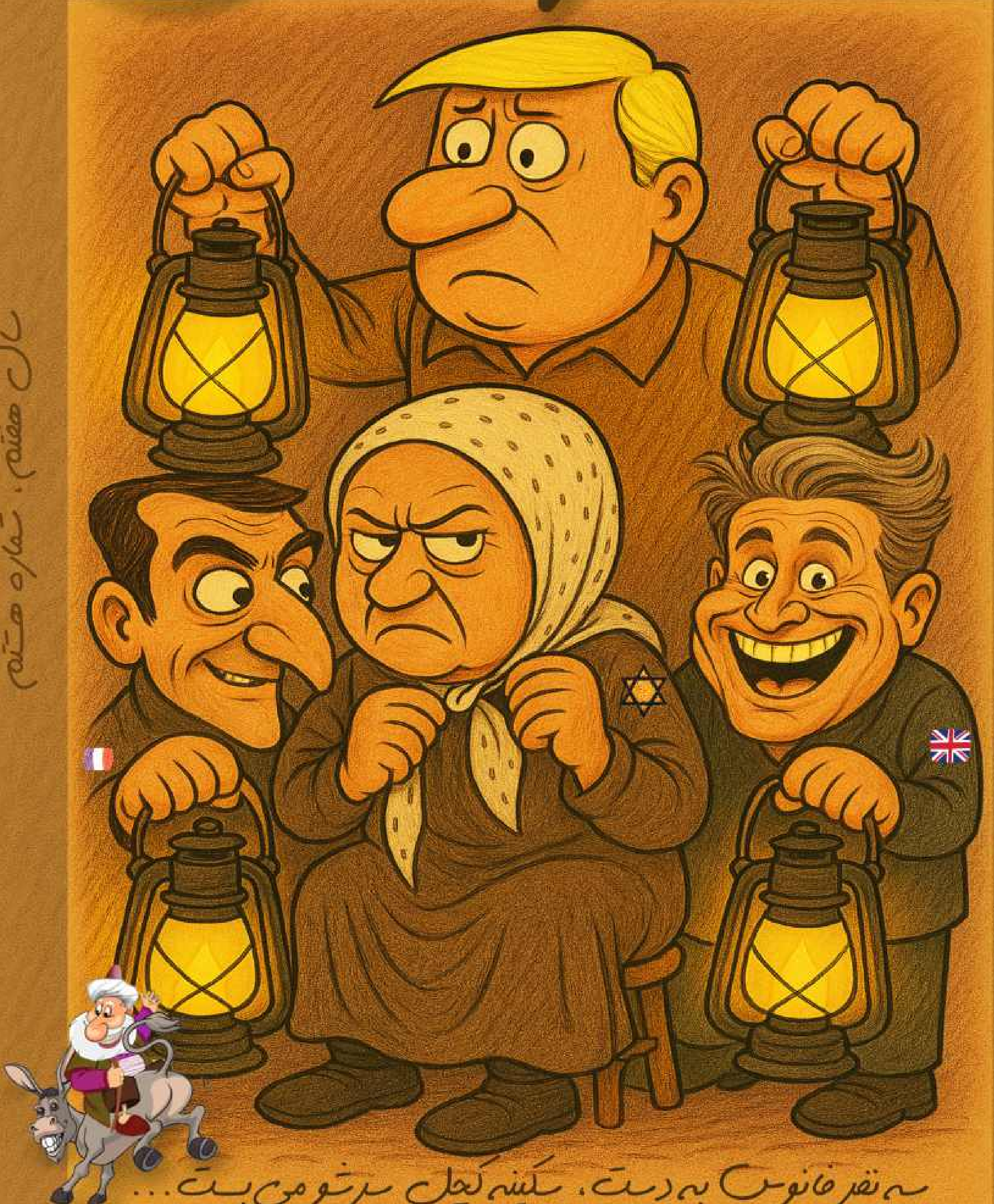
مجلهٔ فکاهی

ملانصرالدین

۸۰

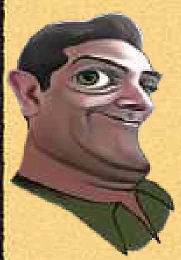
سال هفتم، شماره هشتم



سه نفر فانوس به دست، سکینه کچل سرشو می بست...

فهرست

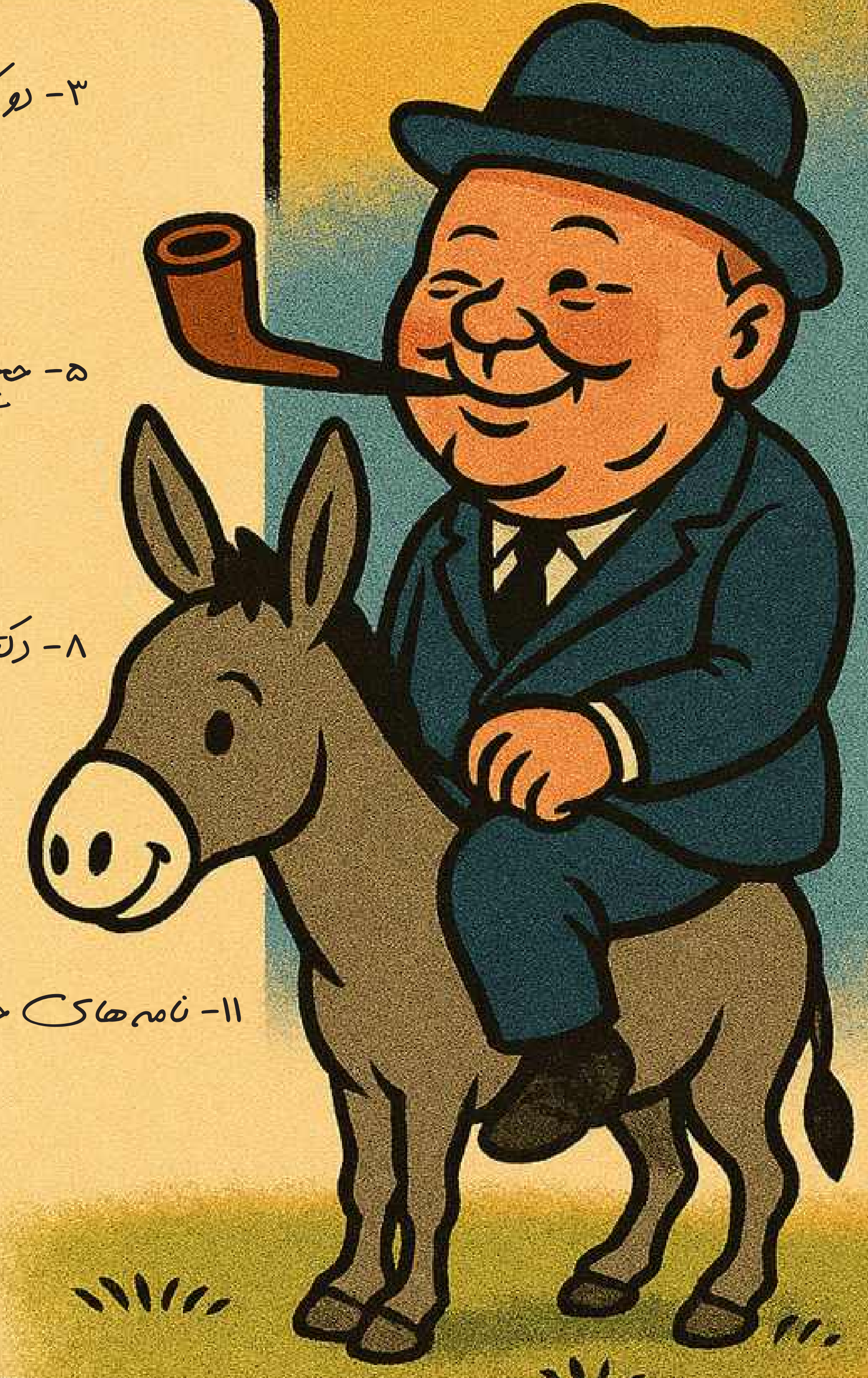
۱


۳- دو کلوم حرف جیز


۵- حج غلوم عبدالکلک


۸- دکتر الاغ خرنژاد


۱۱- نامه‌های جنجالی





مجلهٔ فکاهیِ ملانصرالدین، ارگانِ خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین

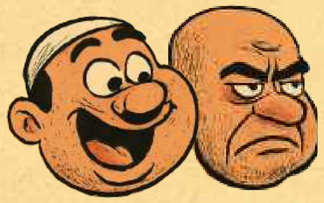
www.mollanasroddin-magazine.ir

– این نشریه‌ای تک نفره است. یعنی همهٔ کارهای آن، همه به دستِ حیدر سهیلی اصفهانی به انجام می‌رسد.

- کاریکاتورها، با کمک هوش مصنوعی کپیلوت




۱۵- کاریکاتورهای هفته


۱۷- عبود و جاسم


۱۹- خوشگل الحکایات


۲۶- کاریکاتورهای خارجی

دو کلوم حرف جیز



بلاخره «بی‌بی نتانی» فارغ شد.

گیلللللی!

به میمنت و فرخندگی، بلاخره «بی‌بی جونِ صهیونیست‌ها» به ایران حمله کرد.

طفلک درمانده! عمری هی حرص می‌زد که اگه فقط می‌ذاشتین به ایران حمله کنم، چنین و چنان می‌شد. اون درماندهٔ قبلی، گور به گور صدام حسین، قول داده بود فقط یک هفته... چی شد؟ فقط یک هفته، تا خود تهرون برسه.

یک هفته طبق ابجد بعثی‌ها، شد هشت سال، آخرش هم تهرون موند پشت صدها کیلومتر راه نرفته. چقذه تهرون دوره واقعا!

آخرش هم دمدم‌های اعدام، توو گوشش خوندن، تو داری طبق حکم ایرانی‌ها اعدام می‌شی، به سبب جنایت ضد بشریت و نقض منشور سازمان ملل و کلی کنوانسیون و قطعنامه ریز و درشت و ... کذا و کذا...

طفلک جیغ می‌کشید «الموت لإیران» تا این که زبونش یک وجب از دهنش افتاد بیرون و به میمنت و فرخندگی، فارغ شد، البته از حیات.

این یکی، خعلی کارش بیخ داشت.

تا از شکم مامانش اومد بیرون، پستونک را گذاشتن توو دهنش، اونو انداخت بیرون و گفت: «دیدان»!

همه کیف کردن... گفتن ماشالله بچه یه روزه حرف می‌زنه. انتظار داشتن فرازهایی از تورات را که تا همین



حالا هم بلد نیست، اون موقع، در سن بی‌برکت یک روزگی تلاوت کنه، اما چیزی جز یک کلمه ازش نشنیدن: «دیدان!»

دیدان دیگه چیه؟

اسم مامان رو بهش یاد دادن، گفت: «دیدان»!

بهش گفتن این بابای واموندته...

باز گفت: «دیدان!»

تا بزرگ بشه و بفهمن که داره می‌گه: «ایران!» دو شاخ در هم پیچیدهٔ قوچ، هم روی سر پدر و مادر و هم کل فک و فامیلش سبز شده بود.

اما این بار نوبت کلی آدم دیگه بود که بپرسن: «هی بچه! تو با ایران چی کار داری؟»

حالا دیگه همه می‌دونستن و می‌دونن و خواهند دانست که «شوهر ننهٔ» بنیامین نتانیاهو، اسمش ایرانه. حتی در اسرائیل بهش می‌گن «بی‌بی». شاید واسه خاطر اینه که وقتی عصبانی می‌شه، عین پیرزن‌های ایرانی جیغ می‌زنه. کلی خودش را بست به دود و قلیون و سیگارجات از انواع و اقسام، تا این که ته صداش وقتی عصبانی می‌شه، همه را یاد بی‌بی قلیونی خعلی از ایرانی‌ها می‌ندازه.

البته حیف که گیر یکی از همون بی‌بی‌های سختگیر ایرانی نیافتاد تا با نی قلیون ادبش کنه، این جوری پاچه پاره و بی‌حیا بار نیاد.

خلاصه..!

حالا بی‌بی نتانی، شده سه متر موجودِ ایران ستیز که البته فقط یک مترش بالای زمینه و دو مترش اون پایین دفنه. نه این که خعلی زرنگ باشه، چون حتی کلهٔ خودش را هم برده زیر زمین دفن کرده و چون کسی را نمی‌بینه، خیال می‌کنه خودش رو هم کسی نمی‌بینه.

سی سال آزگار هی ایران، ایران..! یعنی همه را جر داد که باید به ایران حمله کرد. سی سال خعلیه ها، خیال نکونین کمه. یعنی توو این سی سال، رسما ترتیب همه را داد.

آقا در نهایت، اینقذه آویزون اربابش شد که بهش گفت: «باشه! نمودی ما را... برو حمله کن!»

در بامدادانی که بی‌بی نتانی به ایران حمله کرد، حتی دستور دکتر را زیر پا گذاشت که اگر «دستشویت گرفت» اول از همه برو بشاش، بعد بیا هر کاری داری بکن!

آقا! «بی‌بی نتانی» همین جور به خودش می‌پیچید و دستور حمله داد، حتی بقیه را با خودش «شاش بند» کرد.

وختی که بهش گفتن کلی سردار و دانشمند و چه می‌دونم، دشمن مشن، توو ایران کشته شده، طفلکی از ته دل گفت: «آخیییییش!» هیچ کس نفهمید که این «آخیش» مال خبر کشته شدن دشمن‌هاش بود، یا شاشی که چند صباحی داشت لگد به مثانه‌اش می‌زد، چون بی‌بی نتانی در آن موقع در خلا نشسته بود و به تدریج، با خالی شدن مثانه «رزولوشن سیاه و سفید جلوی چشماش هم هی رنگی‌تر شد.»

کاش نمی‌شد!

دنیای سیاه و سفید، دنیای خوبیه. حتی در دوران بچگی ما هم تلویزیون، سیاه و سفید بود. یادتون می‌آد، چقذه خوب بود؟

هر چی دنیا رنگی‌تر شد، زندگی سخت‌تر شد. دقیقا همین اتفاق برای بی‌بی نتانی افتاد.

دو روز مونده بود به این که «۱۲ روز» لعنتی تموم شه، دیگه همهٔ تصاویر جلوی چشم بی‌بی فسفری شده بود. درخشان، پر از درخشش خیره کننده. بی‌بی هم نشسته بود روی توالت فرنگی و محتویات شکمش را خالی می‌کرد. همون جا هم تماس گرفت به دونالدی ترامپ و بهش گفت:

– «جون بابات یه کاری کن آتیش بس کنن! دیگه اسهالم قطع نمی‌شه. چشام هم از توو حدقه داره در می‌آد. همهٔ رنگ‌ها واقعی شده. من دلم سیاه و سفید می‌خواد!»


۵
به به! بببه به..!
حج خانوم هوش مصنوعی عزیز خودم.
فک کنم قبلا توضیح مفصل بهت دادم که من کی ام.
حج غلوم عبدالکک
توضیح؟ توضیح برا دل درمونده من، فایده نداره. نی دونی چه حالی داره؟
شروع شد!
چی شروع شد همشیره..! با اون صدای ملوس حرف می زنی، دل می بری. فهمیدن در بلاد عشق، کلمهای بی معنی است. اینو پشت یک خاور توو جاده خوندم.
بزا! من کامپیوترم! نمی فهمی یا خودت را به نفهمی می زنی؟
من دیگه زیرش رو نخوندم، زودی پیچیدم برم خلا عمومی. ترموستاتم مشکل داره، می باس زودی زود برم خلا!
لابد زیرش توضیح داده بود که منظورش چه عشقیه.
اول پروستاته! ترموستات مال ماشینه. اگه دوست داشته باشی می تونم برات یک رژیم سالم با توجه به بیماری پروستات ارائه بدم.
اول برا این دل درمونده هم یه نخه بنویس!
اون کارد می خواد. کارد بی درمون! فقط می دونی پول چیه. به نسخه هم می گی نخه.
عجب فکر خوبی کردی. یعنی من بدون این که پول به این دکترای قرمساق بدم، از تو نخه می گیرم و دوا می خرم و خلاص! حالا برای پروستاتم نخهات چیه؟
مرگ موش! یک آن می خوری، یه خلق را راحت می کنی.
توو عمرم عاشق نشدم، حالا هم عاشق شدم، تو بیا و جفا کن! بمیرم برا این دلم..!
بمیره این دلت..! حالا فرمایش؟ این جا فقط سئوال علمی. سر و گوشهات می جنبه، بفرما برو همشیره و عیال هستن.
وع! چه زبونی؟ عین زبون مار می مونه. تو که نمی فهمی هرچی من حرف بخورم از تو، سوز و جوشم بیشتر می شه.
یک کلام، غیر علمی جواب نمی دم.
-خیلی خب! باشه! این روزها دلار هی می ره بالا و می آد پایین. به نظر تو من می باس چی کار کنم که به قیمت دلارهام ضرر نخوره.



امروز با دکتر الاغ خرنژاد



دکتر الاغ خرنژاد، دستمایه‌ای است که لحن انتقادی بسیار تلخی دارد. از یک سو، نگاهی گزنده، به «ملایان مکتب نرفته‌ای» دارد که در کسوت کارشناس حوزه‌های مختلف، در هر زمینه‌ای اظهارنظر می‌کنند و رادیو و تلویزیون را پر کرده‌اند و از سوی دیگر «اشرف مخلوقات بودن» انسان را به سخره می‌گیرد. انسانی که بازیچهٔ افکار و عقاید مختلف است و به راحتی فریب می‌خورد. دکتر الاغ خرنژاد، موجود فرزانه و متفکری است که تنها گناهش الاغ بودن است. هرچند بهتر از خیلی از آدم‌ها می‌فهمد.

• مگه چند خریدی؟

- خعلی وخت‌ها پیش، هر دلار ۲۵ هزار تومن.

• خب حالا هر دلار نود تومنه، برو بفروش نود هزار تومن، کلش سوده.

- ده نه ده! حساب کتاب سرت نمی‌شه، بالای صد وده بود، سقوط کرده اومده شده نود تومن. اگه قرار بود برفوشم که ... حالا حالا ها جا داره. بگو چی کارش کنم؟

• بفروش، بزن توو کار تولید، خواستی بیا تا بهت بگم چی کار کنی.

- خودم تولیدکار بودم. قالی پوکیده، پوسیده از دهات می‌خریدم، یخته دست می‌بردم تووش، بعد به عنوان قالی قدیمی دوران صفویه می‌کردم توو پاچهٔ خارجی‌ها. خعلی تووش پول بود. بارم رو همون موقع بستم. می‌دونی من قرآن هخامنشی فروختم؟ کردم توو پاچه طرف..! خخخخخ!

• یعنی شیطون باید بیاد پیش تو درس پس بده! تو حتی بلد نیستی بگی تولید کننده، می‌گی تولیدکار.

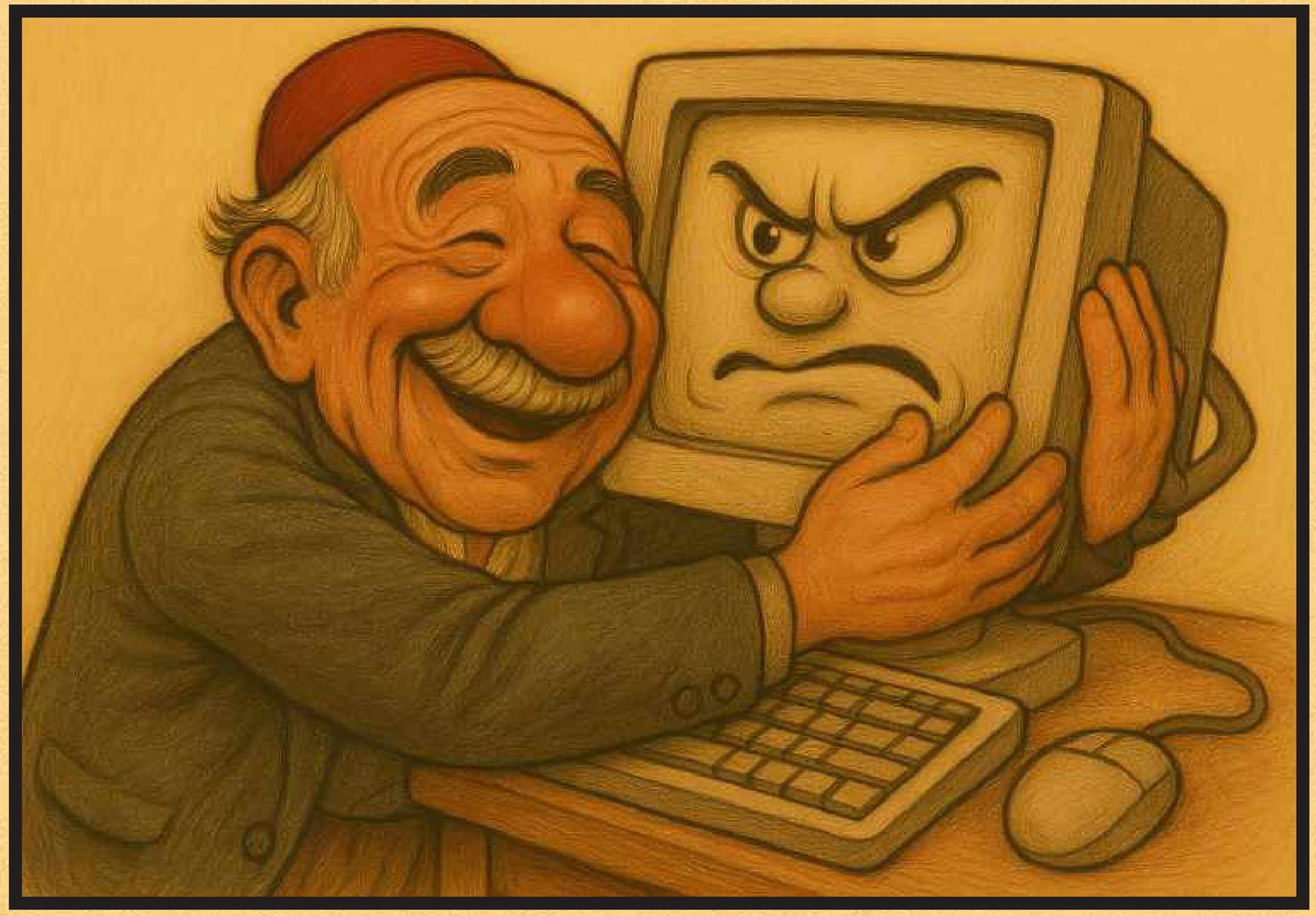
- من اصن وختی اسم تولید می‌آد، یبوستم می‌گیره. واسه خاطر همینه که آب هندونه می‌خورم.

• لابد بعدش هم سنجد..!

- نه! سنجد هم می‌آره..! به من نمی سا زه . . .

• من به توی پدرسوخته کاری ندارم. برو رد کارت..!

- عه! قطع نکون! سئوال علمی دارم. بیا! رفت... اما چه صدای نازی داره!




۱۰
من با منطق متعالی الاغ محورانه ام گفتم. نه بر اساس منطق احمقانهٔ آدمیزادی.
اوف! بد زدی!
می شه کمی دربار منطق الاغ محورانهٔ خودتان حرف بزنین.
بعله! چرا نمی شه؟


استاد ازت ناامید شدم.
خب بشو! برو رد کارت بذار به زندگیم برسم.
نپرسیدی چرا؟
نه می خوام بدونم و نه می خواد توضیح بدی!
مگه شما نگفتی جنگ نمی شه؟
خو، ها گفتم.
اما شد..!

- می‌شه کمی دربارهٔ منطق الاغ محورانهٔ خودتان حرف بزنین.

• بله! می‌گن گرگی بود که همیشه توو جنگل چشمش به دختر شیر می‌افتاد، حالش بد می‌شد و با خودش می‌گفت: یه روزی بلاخره من این دختره را...

- استاد فهمیدم بقیه را بفرمایید!

• ها +۱۸ را سانسور کنم؟ باشه! بعله همین جور با خودش حرص می‌خورد و حسرت می‌کشید. تا این که روزی آقا روباهه داشت رد می‌شد، دید گرگه چشم دوخته به جاهای خصوصی دختر شیر و هی آه می‌کشه. گفت: آقا گرگه! چرا حرص می‌خوری، بپر کارت را بکن! مگه آقا شیره می‌خواد چی کار کنه؟ نمی‌تونه که آبروی دخترش را ببره. مجبوره تو را داماد خودش بکنه، بعدش هم لابد شهردار جنگل می‌شی.

- طبق معمولِ ادبیات شما آقای دکتر، افتاد آن چه نباید بیفتد.

• خداییش سانسورچی زاده شدی.

- متشکرم استاد!

• دارم فوشش می‌دم، می‌گه متشکرم استاد! حالا..! به قول تو، شد آن چه نباید بیفتد و شیر دستور داد که گرگ را بگیرند و به درختی ببندند و هر آن چه جانور در جنگل بود، با آقا گرگه +۱۸ کنن. اینقذه شیره عصبانی بود که گفت کسی که این کار را نکنه، خودش را به درخت بعدی ببندند به منظور +۱۸ همگانی.

- تموم شد؟

• اصلش هنوز مونده! نوبت به روباهه رسید که طبق فرمان شاه، مامور بود و معذور. اما آقا گرگه دل پر خون و کینه‌ای ازش داشت، نگاهی از سر خشم به اون انداخت و روباهه چی گفت؟

- لابد گفت ببخشید! انتظار چنین واکنشی را از جناب شیر نداشتم.

• ده غلط کردی. انتظار نداشتن در چنین مواقعی عذر بدتر از گناهه.

- خب پ چی گفت؟

• گفت: آقا گرگه از روزی که شهردار جنگل شدی، دیگه رفیق قدیمیتو تحویل نمی‌گیری.

- عجب پدرسوخته‌ای!

• این آقای نتانیاهوی شما، منطق پنطق سرش نمی‌شد. به کمتر از کپل دختر شیر راضی نمی‌شد و در رویای خودش هم به کمتر از شهرداری جنگل.

- پس بای نحو کان، حمله می‌کرد.

• بله! اما اونهایی که اجازه دادن حمله کنه، چه هدفی داشتن؟ این باید جالب‌تر باشه.

- لابد می‌خواستن کارش را به هر نحو بکنه و دست از سرشون برداره.

• لابد! شاید هم پیش خودشون گفتن، اومدیم و شد. شاید هم گفتند در هر حال، این نتانیاهو هزینهٔ زیادی روی دستمون گذاشته، شاید بشه این جوری از شرش خلاص شد. شاید همهٔ این‌ها با هم... شاید هم هیچ کدوم. اما یک شاید همچنان برترین فرضه.

- کدوم شاید؟

• شاید دنیا را احمق‌ها اداره می‌کنن.





نامه‌های جنجالی

با سلام بر بی‌بی نتانی خودم. احوالتان چطور است؟ شُشت حال اومد؟ این چند شبه را راحت می‌خوابی؟ هزار نفر کشتار شدن، پنج هزار هم زخمی شدن، تا بلاخرهٔ رویای سی سالهٔ تو برای حمله به ایران محقق بشه.

من هم طبق قولی که به حضرت ارباب داده بودم، سه تا تاسیسات غنی‌سازی ایران را با بمب‌های یک وجب مونده تا بمب اتمی زدم، اون هم با استفاده از «هواپیماهای ب ۲» اون هم جلوی چشم مشتاق چینی‌ها و روس‌ها.

ایرانی‌ها هم زدن کل اسرائیل را تار و مار کردن. کلی ساختمون را هدف قرار دادن که اسرائیلی‌ها همه جا پزشون را می‌دادن. کلی هم کشته دادی که فقط بیست و هشتاشونو گردن گرفتی. حالا هم قراره این همه آسیب ۱۲ روزه، از جیب مالیات دهندهٔ آمریکایی بدبخت پرداخت بشه.

ترا به خدا دست توو جیبت نکن که ناراحت می‌شم. البته اگه اون جیب سوراخ را دوخته باشی.

از همین حالا، کلی سناتور و نمایندهٔ کنگره به تکاپو افتادن که همهٔ این گند و کثافت‌های تو را جمع کنن. چون همشون دفعهٔ بعد می‌خوان در انتخابات پیروز بشن و ارباب تو هم شتیلشون رو پرداخت می‌کنه. البته من هم زیر علمشون دارم سینه می‌زنم. به هر حال، زحمت کشیده منو رئیس‌جمهوری کرده، اگه دلش



درگذشتهٔ سبک زیبایی بود که برای بررسی مواضع واقعیِ شخصیت‌ها و سیاستمداران کشورها به نقل از آنان نامه‌ای می‌نوشتند و به جای مواضع اتوکشیدهٔ آن‌ها منتشر می‌کردند. گاهی مردم عادی باور می‌کردند که فلان سیاستمدار، چنین نامه‌ای نوشته است و علت اصلی این باور عموم آن بود که مفاد نامه، به مواضع شناخته شدهٔ او بیشتر از سخنان شیک و فریبنده‌اش شباهت داشت.

من تا به حال ندیده‌ام که کسی این سبک را وارد طنز کرده باشد و اگر کسی باشد تعجبی نمی‌کنم، چون این سبک، زمینهٔ بسیار مناسبی برای طنز دارد.

در این هفته، بیایید با هم تصور کنیم که اگر دونالد ترامپ، رئیس جمهوری آمریکا بخواهد برای بنیامین نتانیاهو، نخست وزیر اسرائیل نامه بنویسد، چه خواهد نوشت؟

خواست باید براش حامله بشم و توله‌اش را براش پس بندازم. تا دنیا دنیاست، منِ فاستوس باید دست به سینهٔ ارباب اسرائیل بایستم و هر چی گفت، بگم: «چشم ارباب!»

خب از خودت که گفتی، ظاهرا دور افتخار داری می‌زنی و روی آوار رژه می‌ری و می‌گی پیروز شدم. خفه بشه اونی که قبول نکنه تو پیروز شدی. به قول ایرانی‌ها، «خرج که از کیسهٔ مهمان بود، حاتم طائی شدن آسان بود.» چهار فروند جنگنده‌های شبح اف ۳۵ را پیشکش کردیم خدمتتون که هنوز یک سنت پولش را هم پرداخت نکردین. البته ما غلط کنیم که از شما پول بخواهیم. ملت آمریکا، سر پدر جدت که به دست عزرائیل قبض روح شدند، به شما و جد و آبادتون دیه بدهکاریم. حتی اگه عزرائیل را کت بسته تحویلتون بدیم، باز یه توجیهی جور می‌شه تا ما بدهکارتر بشیم.

هواپیما فرستادی، بالا سر ایرانی‌ها، اون‌ها هم برات کلی موشک فرستادن که یا ما می‌زدیم یا نوکر فرانسوی، یا نوکر آلمانی. نیروی هوایی سلطنتی چارلز سوم هم اسکادران‌های اف ۱۵ نوسازی شده را براتون فرستادن تا مثل سگ دنبال موشک‌های ایرانی بیفتن و محض رضایت جنابعالی پارس کنن.

ناوهای ناتو هم براتون موشک می‌زدن تا شما اعلام پیروزی کنین.

ببین «بی‌بی» جان! حق کمپلت با توه. اصولا مفت‌خوری خودش یک جور پیروزیه. به نظر من، بد نیست بدی زن‌هاتون رو هم ما آبستن کنیم، تا شما ادعای پدر شدن کنین. کی زیر بار حرومزادگی خودش می‌ره؟ در نهایت، پدر شمایین.

هزینهٔ سنگین هم دادیم تا شوی پیروزی شما مختل نشه. کلی روزنامه نگار اجیر شدن و کلی شبکه و رسانه و شبکهٔ اجتماعی... تا جو پیروزی بدن. اون روز هم که «سی ان ان» گزارش داد: «از قرائن چنین بر می‌آید که تاسیسات هسته‌ای ایران آسیب جدی ندیدن»، من دستور دادم که توو دهن نویسندهٔ گزارش فلفل بریزن. فرداش اصلاح کرد و گزارش داد که فوردو سوراخ شده، زمینش رو یه وجب دیگه بکنن می‌رسه به هستهٔ زمین.

ایرانی‌ها هم افتادن به بلیط فروشی تا در دو ایستگاه نطنز و فوردو، سفر به اعماق زمین راه بندازن.

مبادا غم به خودت راه بدی، ها..! ما همه بسیج شدیم تا خواب پیروزی تو آشفته نشه. هر چی هم خراب شده، چشممون کور می‌دیم بهتر از اول برات بسازن. تو فقط همون رژهٔ پیروزیتو برو!

اما بالا غیرتا، یه خواهش کوچیک ازت دارم.

ببین هر چی خواستی، چهار بالا، انجام شد. تو قاعدتا طبق تجویز روان شناست، دیگه نباید کابوس ایران را ببینی. اگه دیدی، یا غذای سنگین خوردی، یا متکا را بالا گرفتی. اگه از اون جور وسواس‌های فکری در خواب دیدی، فقط متکا را مرتب کن، کپه را بذار و بخواب و بذار ما هم کپه مرگمون رو بذاریم.

تا حالا تو هزار تا هدفِ خواسته و نخواسته‌ات را دربارهٔ ایران محقق کردی: بهبود روابط ایران و آمریکا را هواداران این رابطه باید به خواب ببینن. حالا دیگه ایرانی‌های مقیم آمریکا هم اصرار دارن که رابطهٔ بین دو کشور باید قطع بمونه. ایرانی‌ها رفتن که دوست نزدیک چین و روسیه بشن و هیچ وقت حتی به طرف غرب تف هم

نندازن. اگه بعدا در سواحل ایرانی خلیج فارس و دریای عمان پایگاه‌های روسی و چینی دیدی و حضور ناوهای دو کشور در منطقه، قطعا زیر سر شیرین‌کاری‌های توه و برو روزی صد بار دعا کن که این‌ها دوباره قدرت نگیرن. اگر قدرت گرفتن، چنان کینه‌ای در دلشون از آمریکا و اسرائیل ساختی که تا پونصد سال دیگه، نه از کتاب‌های درسیشون حذف می‌شه و نه از کتاب‌های تاریخشون. تا عمر ما و بچه‌هامون و نوه‌هامون به دنیاست، هر بار می‌خواهیم از خونه بیاییم بیرون، اول باید چپ و راستمون رو نگاه کنیم و بعد بیرون بریم.

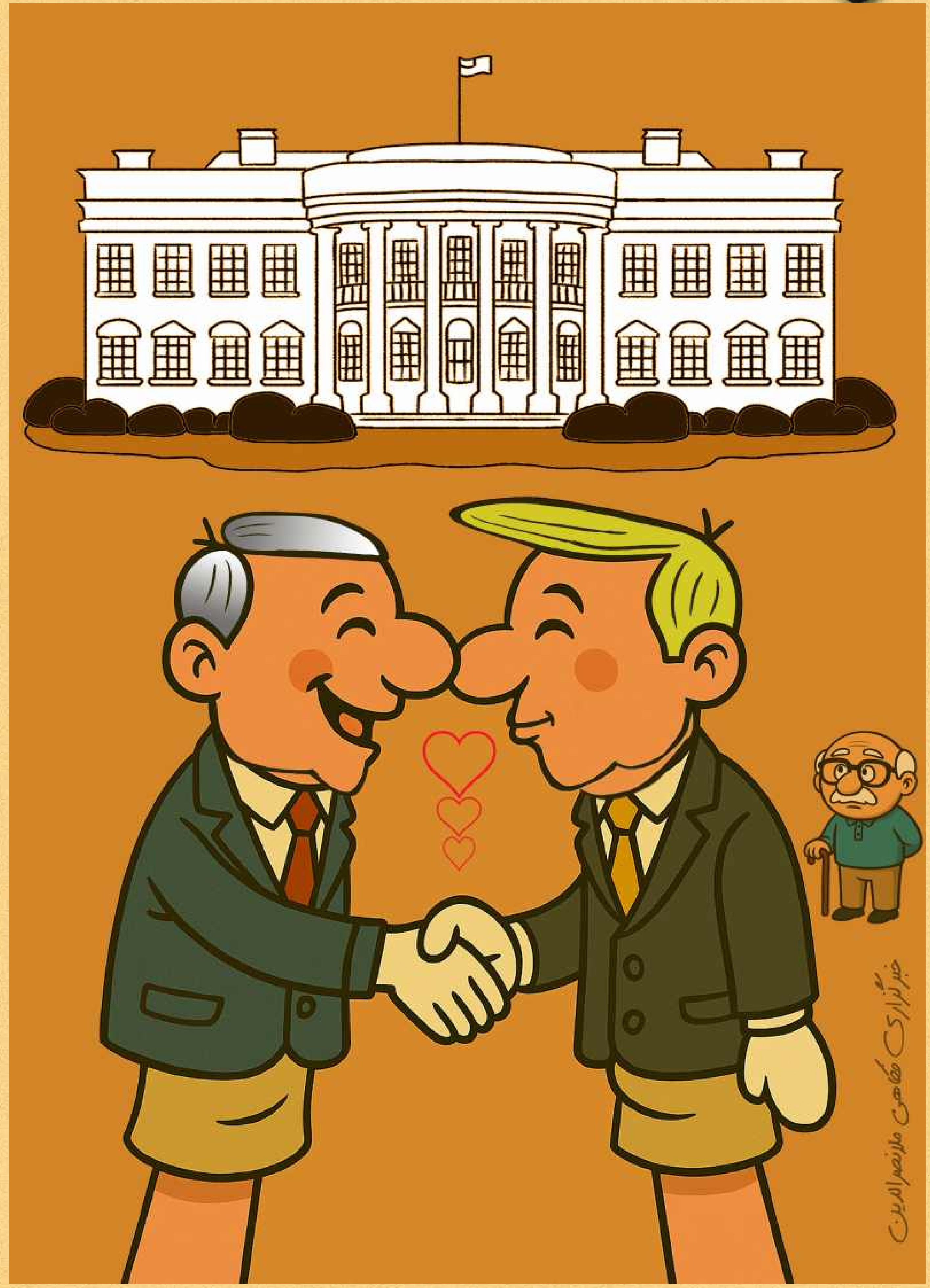
مبارکه! برو حالش رو ببر!

دیگه امری نیست؟ ما بریم به کارهای مملکت خودمون برسیم. اجازهٔ می‌فرمایین؟ یا دستور دیگه‌ای دارین؟

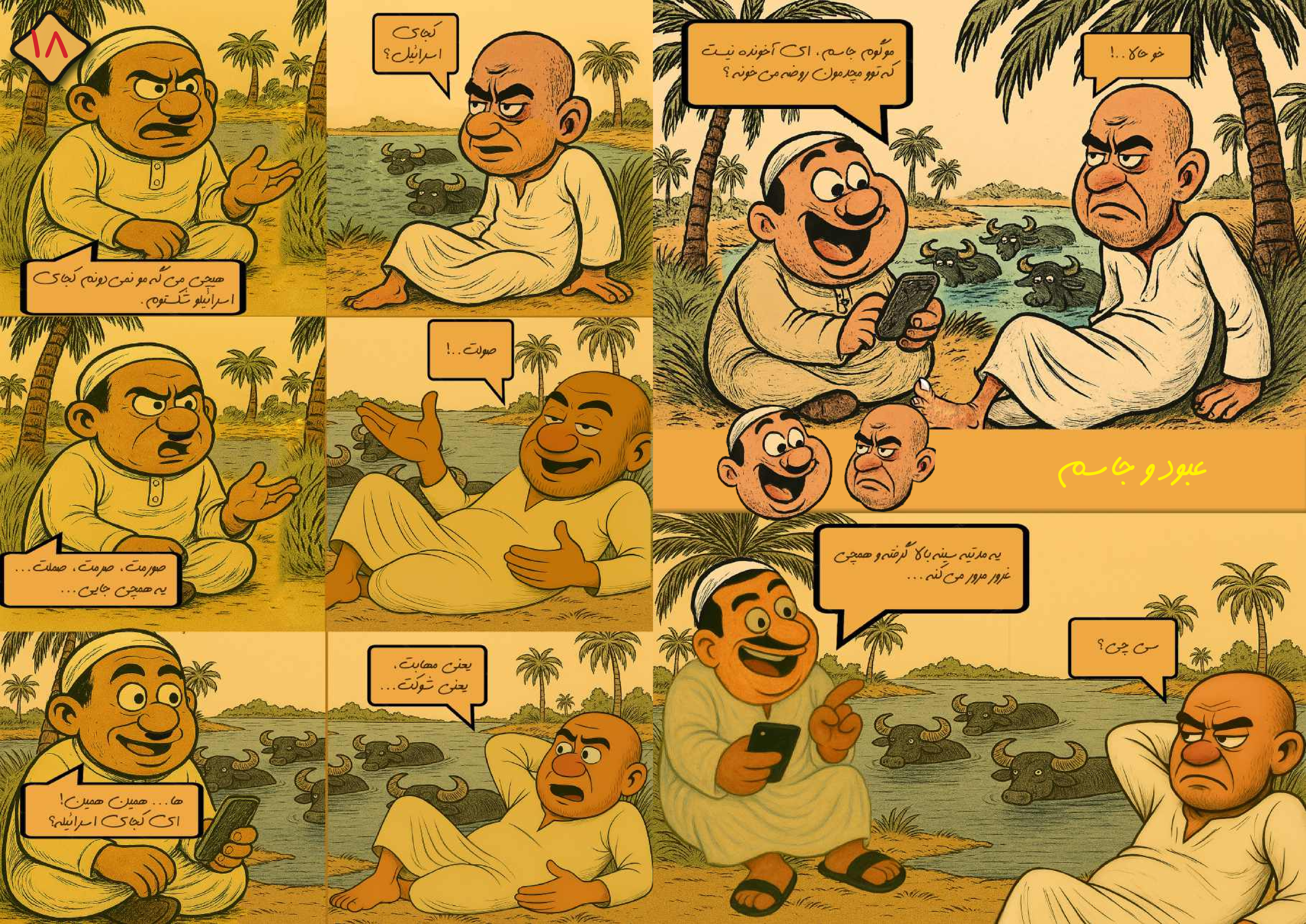
پس تا بعد که افکار شریفتون را جمع کنین و دستور دیگه‌ای حوالهٔ ما کنین، ما می‌ریم به معوقعات مملکت خودمون برسیم.

عمو دونالد دست و دلباز

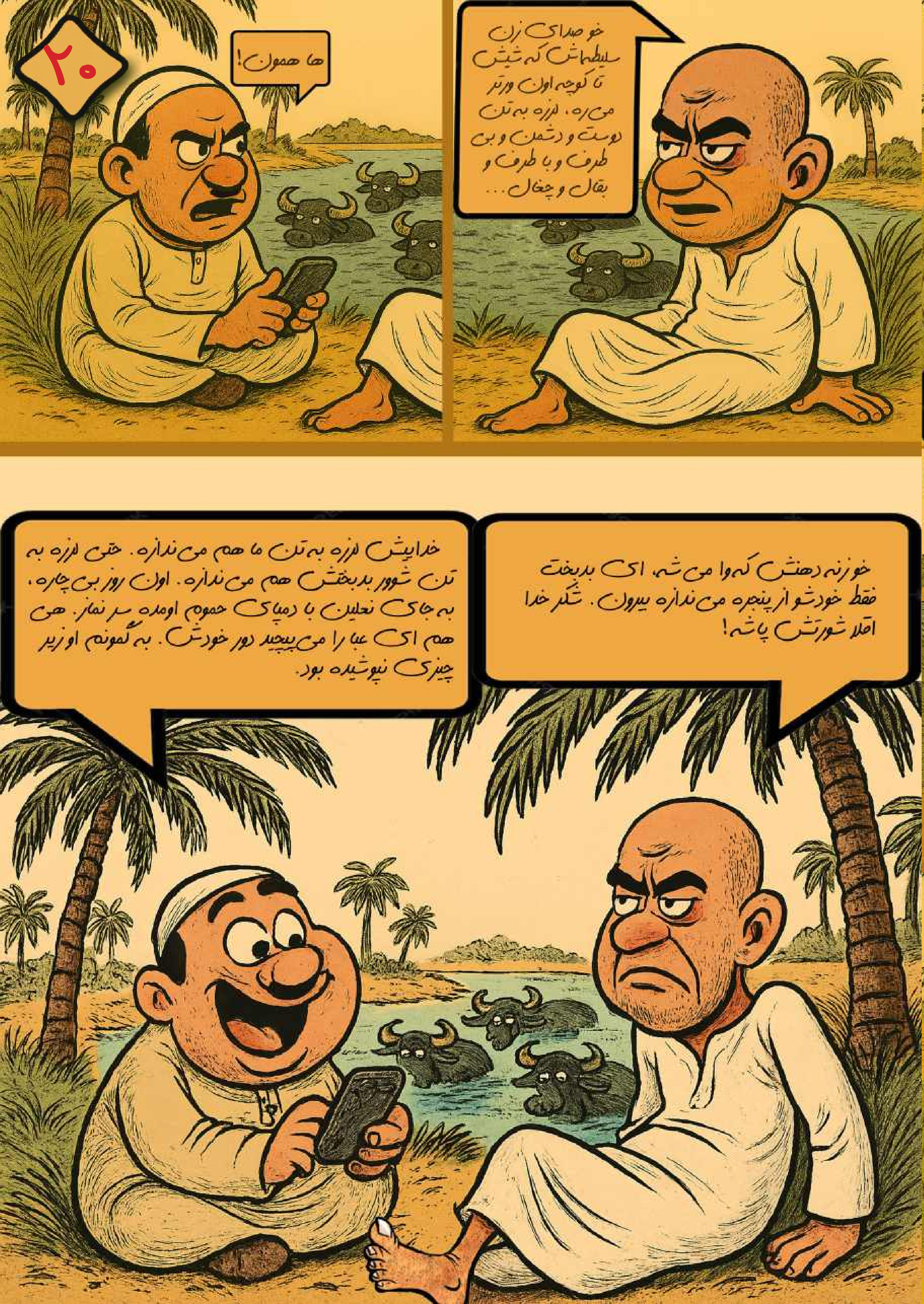



خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین

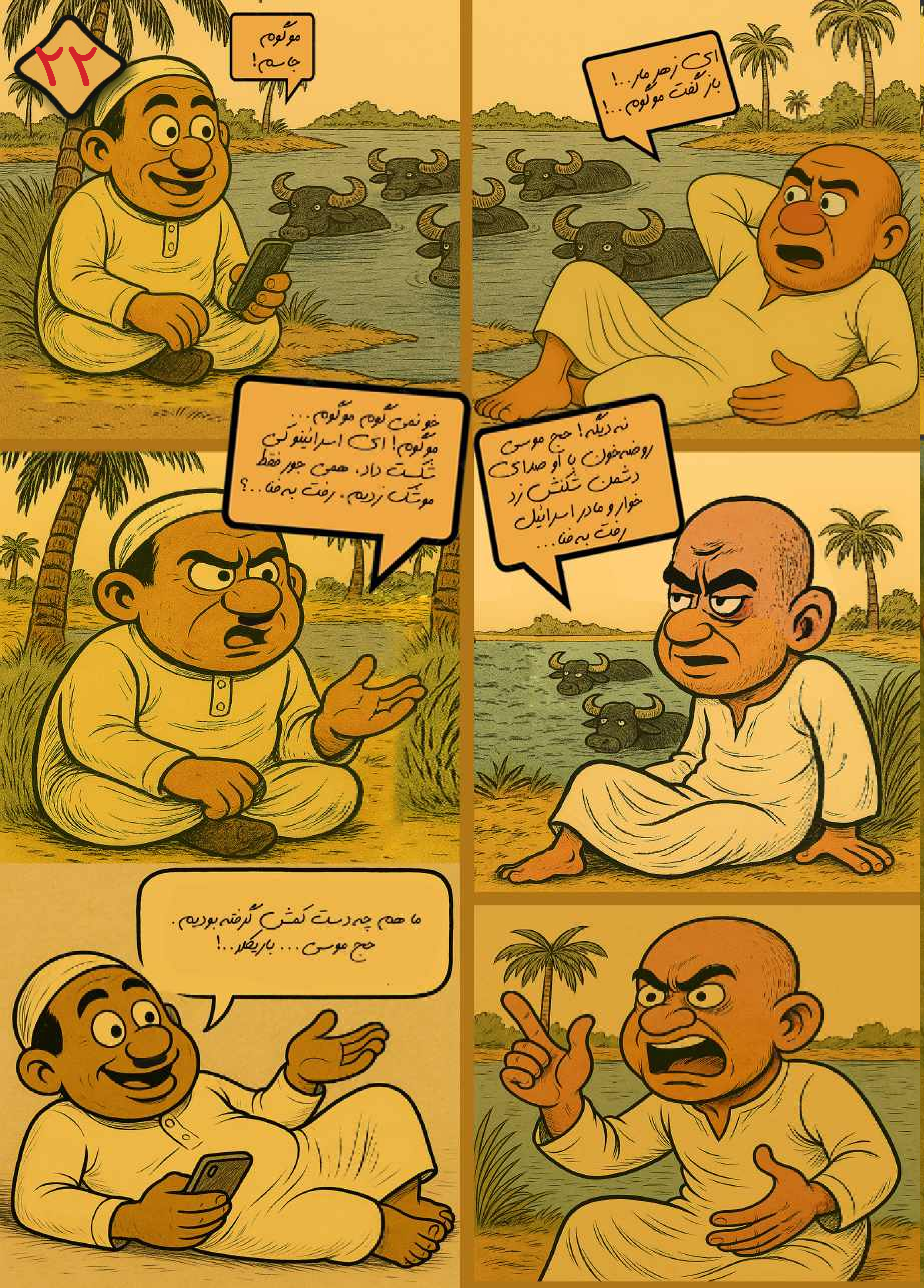

خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین
بازسازی طرح روی جلد شماره فروردین ماه

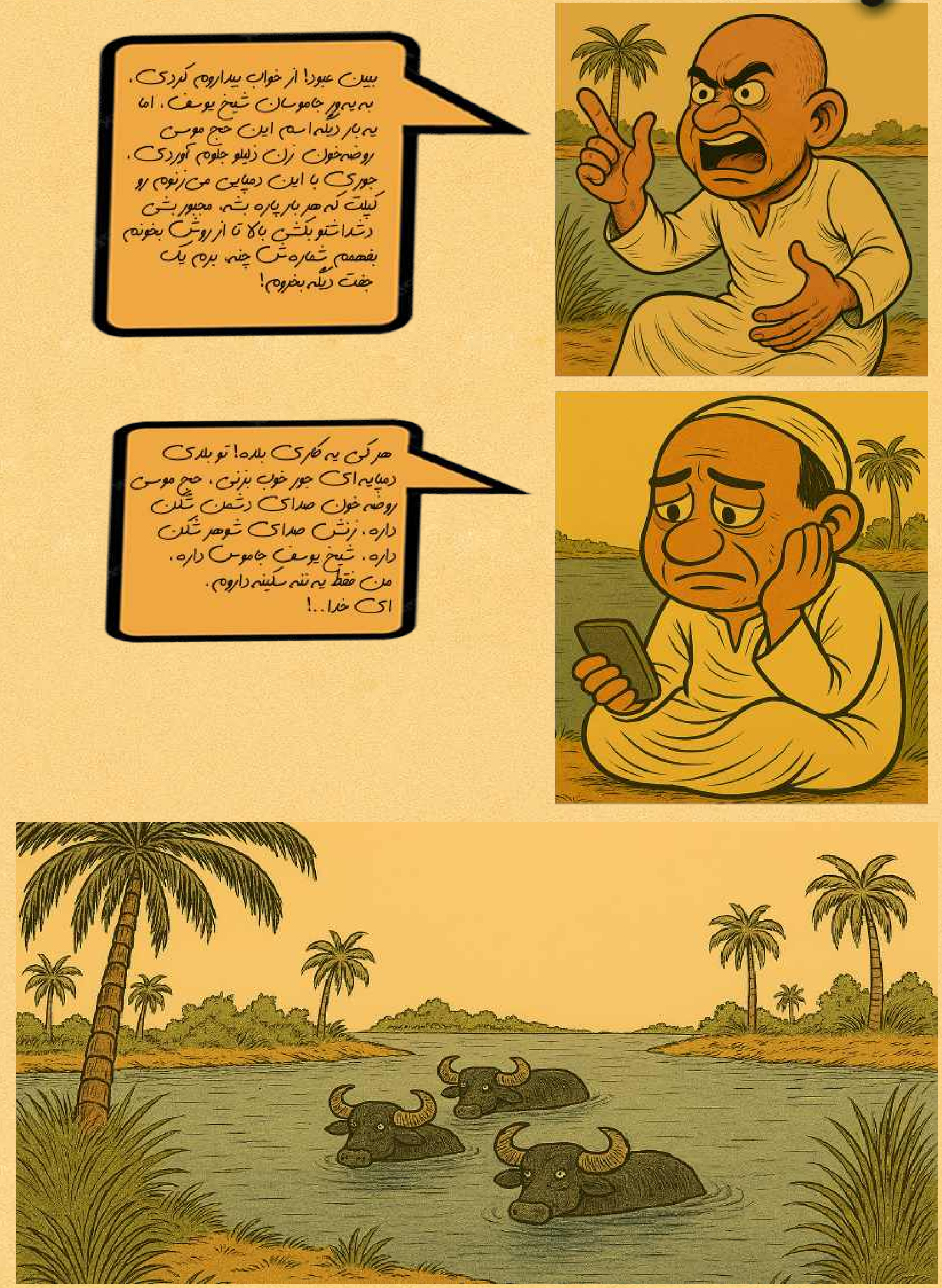

عبود و جاسم
موگوم جاسم، ای آخونده نیست که توو مچدمون روضه می خونه؟
خو حالا..!
یه مدتیه سینه بالا گرفته و همچی غرور مرور می کنه...
سی چی؟
هیچی می گه مو نمی دونم کجای اسرائیلو شکستوم.
کجای اسرائیل؟
صورمت، صرمت، صملت... یه همچی جایی...
صولت..!
ها... همین همین! ای کجای اسرائیله؟
یعنی مهابت، یعنی شوکت...


۱۹
یعنی زدیم خوار و مادر اسرائیل رو...
این هایی که گفتی خوشن؟
بعد خودش چی کار کرده که همچی شده؟
ها!!!... فهمیدوم! فهمیدوم! فهمیدوم!
پیکر!
چی می دونم والله! می گه با صدای دشمن شکنش لرزه انداخته به پیکان دژمن...


۲۰
خو صدای زن سلیطه‌اش که تیش تا کوچه اون ورتر می ره، لرزه به تن دوست و دشمن و بی طرف و با طرف و بقال و چغال...
ها همون!
خو زنه دهنش که وا می شه، ای بدبخت فقط خودشو از پنجره می ندازه بیرون. شکر خدا اقلا شورتش پاشه!
خدایش لرزه به تن ما هم می ندازه. حتی لرزه به تن شوور بدبختش هم می ندازه. اون روز بی چاره، به جای نعلین با دمپای حموم اومده سر نماز. هی هم ای عبا را می پیچید دور خودش. به گمونم او زیر چیزی نپوشیده بود.


والله نگفا نکردوم. باید تحقیق کرد و با دقت دید. همی جوری نمی شه حرف زد.
به شورت یارو رسیدی، تحقیقت گرفته؟ بعد یک کلمه صولت را هزار جور تلفظ کردی، جز با تلفظ اصلی.
موگوم جاسم!


موگوم جاسم!
ای زهرمار..! باز گفت موگوم..!
خو نمی گوم موگوم... موگوم! ای اسرائیلوکی شکست داد، همی جور فقط موشک زدیم، رفت به فنا..؟
نه دیگه! حج موسی روضه‌خون با او صدای دشمن شکنش زد خوار و مادر اسرائیل رفت به فنا...
ما هم چه دست کمش گرفته بودیم. حج موسی... باریکلا..!


ببین عبود! از خواب بیدارم کردی، به یه‌ور جاموسان شیخ یوسف، اما یه بار دیگه اسم این حج موسی روضه‌خون زن ذلیلو جلوم آوردی، جوری با این دمپایی می‌زنوم رو کپلت که هر بار پاره بشه، مجبور بشی دشداشتو بکشی بالا تا از روش بخونم بفهمم شماره‌ش چنه، برم یک جفت دیگه بخروم!
هر کی یه کاری بلده! تو بلدی دمپایه‌ای جور خوب بزنی، حج موسی روضه خون صدای دشمن شکن داره، زنش صدای شوهر شکن داره، شیخ یوسف جاموس داره، من فقط یه تنه سکینه داروم. ای خدا..!


TASNIM NEWS
کارتون‌های وطنی

« بی‌بی » جون! حیرونتم، قربونتم!
اون کش!
سر تنبونتمَ!
آتیش!
تہ اگزوزتم!
از فرط زاری، یهوکی کم نیاری!
رفتی به جنگ ایرون!
بی‌بی شدی پریشون!
از فرط آه و ناله، ترامپی کم نیاره!
گفتی می‌خوای، بری، اشغال کنی،
بلاد ایرون
« رضاچی » هم بشه یه پادشاه پر و پیمون
فرستادی دوصد طیاره‌تو، پهپاداتو!
غلوم! زرخریدتو...
نوکرهَ! حلقه به گوشتو...
به بلاد ایرون،
تا مردم بشن داغون
کلی آتیش زدی، پوکندی و کشتی
خلایق
گفتی این خلایق رو همین لایق





فرستادن برات
آتیش!
سر قلیونشون
پهپاده!
دست بازشون
موشک!
ته انبار اشون
حالا تو کجایی؟
بی‌بی! یه‌وخت کم نیاری!
حالا که... داغون شدی، دلخون
شدی!
مث یه
میمون دون شدی!
مسخر!
این و اون شدی..!
مایهٔ خنده!
« بی‌بی » شدی شکمبه!
حالا از فرط زاری
یهوکی کم نیاری!

BIBI NATANI



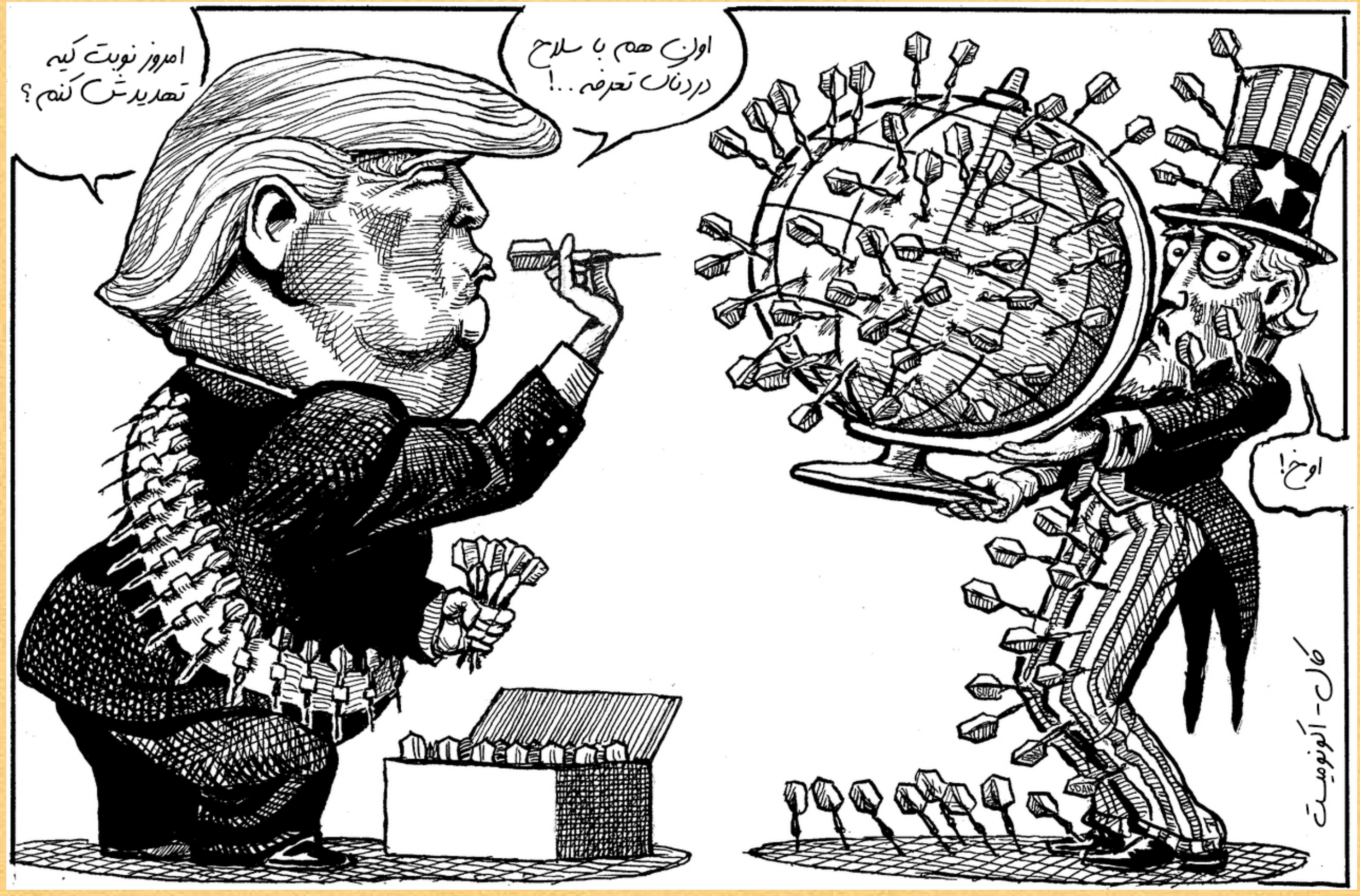


کاریکاتورهای خارجی









Molla Nasroddin Satire Magazine 80

